

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه 22 بهمن هستیم، این یوم الله بسیار بزرگ را خدمت همه شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام و رهبر معظم و همه کسانی که در این راه سرمایه‌گذاری کردند؛ خانواده شهدای معظم و معلولان و همه کسانی که به هر نحوی بالاخره در این راه کمک کردند، قدم گذاشتند را به خدمت همه آن‌ها تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال در جزای این نصرت الهی که به خرج دادند و انجام دادند بهترین پاداش‌های دنیا و آخرت را به همه آن‌ها عطا کند ان شاء الله و این انقلاب به برکت همان نیت‌های خالصه و کوشش‌هایی که می‌شود و رهبری معظمی که با اخلاص مسائل را دنبال می‌کنند ان شاء الله به آرمان‌ها و اهدافش نائل بشود و این پرچم ان شاء الله به دست مبارک حضرت بقیة الله ارواحنا فداه داده شود و ان شاء الله در پرتو عنایات خدای متعال و آن بزرگوار، حکومت اسلامی جهانی بدون هیچ نقص و مشکلی که وقتی آن حضرت انجام می‌دهد این چنین خواهد بود، ان شاء الله به زودی زود ان شاء الله برقرار بشود.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

دلیل دومی که گفتیم به آن استدلال شده برای بطلان بیع مکره و لو تعقبه الرضا أو الاجازة أو الإذن، آیه شریفه است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم « لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ » (نساء/29) گفتیم دو تقریب دارد. تقریب اول این بود که از این آیه، حصر استفاده می‌شود بنابر قاعده کلی که وقتی نفی‌ای بود و بعد اثباتی استثناء شد حصر فهمیده می‌شود. «لا تأكلوا» الا این که این باشد. یعنی فقط این اکل درست که «تجارة عن تراض» باشد. و این جا ولو این بیع مکره در ادامه ملحق بشود به او، اجازه و رضایت و اذن مالک اما این موجب نمی‌شود این بشود «تجارة عن تراض» چون تجارة عن تراض یعنی تجارتی که نشأ وجود آن و تحقق آن در عالم اعتبار ناشی شده از رضایت و این از آن ناشی نشده بود. این از اکراه مکره ناشی شده بود. حالا بعد رضایت هم همراهش شد ولی این موجب نمی‌شود چون وجود ثانوی و جدید که ندارد،

همان وجود قبل است که استمرار دارد، پس وجود او لم‌ینشأ من التراضی بلکه وجود او نشأ من اکراه. بله در مقام بقاء، رضایت هم لاحق به و این کافی نیست چون آیه فرموده «تجارة عن تراضٍ».

س: حاج آقا عن تراضٍ را هم که قبول بکنیم نقطه مقابلش چیست؟ یعنی نقطه مقابلش این است که...

ج: این است که بله ناشی از آن نشده باشد.

س: پس سه حالت دارد چون نشأ که توی آیه نیامده که، حالا...

ج: بله دیگه، عن نشویه است دیگه، این جور آدم از آن می‌فهمد.

س: من می‌خواهم بگویم که این سه حالت متصور است؛ یک حالت این است که...

ج: حالا اگر من یک عذری بخواهم... چون الان که جای اشکال نیست. الان داریم تقریر را نقل می‌کنیم.

س: این در مقام استفهام برای ما معلوم نشد. این را اگر توضیح بفرمایید... چون مقابلش چیه؟

ج: مقابل چی چیه؟

س: شما الان می‌فرمایید که تجارة عن تراضٍ، یکی این است که آقا من یک عقدی را صادر بکنم و قائل بشوم این در؟؟ / اعتبار از بین می‌رود....

ج: نه هست. از بین نمی‌رود.

س: و بعداً می‌آید،؟؟؟ این را اگر قبول بکنیم که تجارة عن تراضٍ، عن نشویه است، این را قطعاً شامل نمی‌شود.

اما اگر بگوییم که نه این در وعاء اعتبار باقی است، این چه جوری می‌شود که وعاء اعتبار این را شامل نمی‌شود.

ج: آیا این چیزی که موجود شده در عند الحدوث، عند....

س: تجارت به چی می‌گویید؟ نشأ عن تراضٍ.

ج: نشأ یعنی وجود پیدا کرد.

س: چی وجود پیدا کرد؟

ج: این عقد.

س: تجارت.

ج: همان تجارت دیگه.

س: نه آن عقدی که تعهد کرده.

ج: بابا آن تجارت چیه؟

س: مال عقد است که تلفظ کرد و رفت.

ج: نه، ببینید عقد هم باقی است. مُنشئ به عقد هم باقی است. الفاظ از بین می‌رود اما عقد باقی است. آن پیمان، آن قرارداد این باقی است فلذا بعد فسخ می‌کنند. بعد «اوفوا بالعقود» می‌گویند. آن الفاظ که از بین رفت. «اوفوا بالعقود» تا آخر هم می‌گویند اوفوا بالعقود.

س: ما هم همین را می‌گوییم.

ج: خب پس بنابراین عقد هست. منتها این عقدی که هست مِمَّاذا نَشَأُ و تحقق؟ این بیعی که هست مِمَّاذا تحقق و تَكُونُ؟ این تجارت مِمَّاذا تحققت و تَكُونُ؟ آیه می‌گوید باید از رضا تَكُونُ پیدا کرده باشد. و حال این که در مورد اکراه از این تَكُونُ پیدا نکرده، از اکراه تَكُونُ پیدا کرده، در عالم استمرار و اعتبار همین طور باقی است، بعد لون رضایت پیدا می‌کند. یک پوششی روی آن می‌رود، یک چیزی به آن ملحق می‌شود، به آن می‌چسبد؛ رضایت، اذن، اجازه. اما دیگه وجود جدید که پیدا نمی‌کند، مگر شما در آن جا قائل باشید به حرکت جوهری بگوییم در حال شدن است، هی می‌شود، هی می‌شود، این شدن‌های بعدی براساس آن است، که این هم نیست. خب بعد این استدلال مستدل است به این که به آیات استدلال کرده گفته. خب اجوبه‌ای از این استدلال که این استدلال ظاهرش استدلال خیلی محکمی است، آیه می‌گوید این را؟؟/ این جوری نیست دیگه.

جواب‌هایی داده شده و می‌شود داد که سه جواب را مرحوم امام قدس سره دادند. جواب اولشان را که دیروز توضیح دادیم این بود که ایشان فرمود قبول؛ حصر دلالت می‌کند، این هم می‌گوید نَشَأُ مِنْ این، این را همه قبول داریم اما الغاء خصوصیت عرفیه وجود دارد. و درست است آن که صریحاً در خود آیه ذکر شده این است که «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» حالا تَكُونُ هم یا تامه است یا ناقصه است یعنی الی أَنْ تَحَقِّقَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ که بعضی قرائت‌ها هم تِجَارَةً نِیْسَتْ، تِجَارَةً است. یا این که نه، این تَكُونُ ناقصه باشد، ضمیر آن برگردد به اموال، مگر آن اموال تجارت باشد. که مصدر بر خود اموال به یک نحو از عنایت مثلاً می‌گویند این‌ها تجارت من هستند، فرش و این‌ها گذاشته می‌گویند این‌ها تجارت من است. اطلاق می‌شود.

یا بگویید یک چیزی در تقدیر است: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ...» تجارت شما یا آن اکل شما یا تجارت شما، تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ است.

علی‌ای حال این مصداق درست است که ذکر شده این است، ولی به بیاناتی که دیروز تفصیلاً عرض کردیم پیش عرف این خصوصیتی ندارد. و خصوصیت ملغات هست. بنابراین پیش عرف فرقی نمی‌کند که نَشَأُ مِنْ این یا در مقام بقاء به آن رضایت و اذن و این‌ها ملحق بشود. این فرقی نمی‌کند در صحت، در درستی، در این که باطل نیست. فلذا می‌فهمد که این خصوصیتی ندارد، اگر گفتن این‌ها به خاطر این است که آن مصداق رائج در خارج این است که معامله عن رضایت است، اما راضی نباشد و مکره باشد بعد خودش راضی بشود یا فضولی فروخته

باشد بعد این بیاید اجازه کند یا فضولی خریده باشد بعد بیاید اجازه کند این‌ها هم هست، اما نسبت به آن خیلی نادر است، معمول معاملات روی تراضی طرفین است، از این جهت این مصداق را گفتند، مثل «رَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ» (نساء/23) است. چون معمولاً بالاخره کسی که با خانمی ازدواج می‌کند که قبلاً شوهر داشته، فرزند دارد خب آن فرزندش را همراهش می‌آورد توی خانه شوهر جدید دیگه، حالا یک جا هم می‌شود نیاورد، ولی چون معمولاً این جوری است گفته شده «رَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ» یا مثال می‌زدیم قبلاً؛ می‌گوید این آخوندهای عمامه به‌سر مثلاً فلان، خب برای این که معمولاً عمامه به‌سر هستند، حالا اگر عمامه نداشته باشد، این جور نیست که نخواهد آن‌ها را هم بگوید. این جواب اول ایشان که گذشت.

جواب دومی که ایشان می‌دهند که گفتیم این جواب دوم خیلی مهم است اگر پا بگیرد و جوانبش حل بشود، برای این که علاوه بر این که این جا را درست می‌کند خیلی جاها را درست می‌کند و با همین ما می‌توانیم امر شخصیت‌های حقوقی را اصلاح کنیم. و آن این است که ایشان می‌فرماید مستفاد از این آیه شریفه، صدراً و ذیلاً، مستثناً و مستثناً منه، این است که مدار در صحت معاملات و بلکه غیرمعاملات حق و باطل است، هرچه حق است درست است، هرچه باطل است نادرست است، هرچه حق است ما قبول داریم، هرچه باطل است قبول نداریم. آن هم حق و باطل به حسب معنا، به معنای عقلایی حق و باطل، این است. پس بنابراین آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» این جا کلمه باطل به کار برده شده، باء هم باء اتصال است یعنی اموال‌تان را اکل باطل نکنید، مگر این تجارَةً عَنْ تَرَاضٍ باشد.

س: به سبب...

ج: نه، حالا فعلاً این.

اکل باطل نکنید، باء بای سببیت نیست. باء بای اتصال است. یعنی می‌خواهد خصوصیتی از اکل را بگوید، اکل بالباطل یعنی اکل باطل. اکل باطل یعنی تصرف، اکل هم کنایه است دیگه، تصرف باطل نکنید در اموال‌تان. مگر این که تجارَةً عَنْ تَرَاضٍ باشد. خب این عبارت، این جمله، این مستثانه و مستثناً، وقتی عرف می‌فهمد یک اکل باطل نکنید، همه می‌فهمند علت این نهی چیست؟ همان باطل بودنش است. می‌گوید آقا با فلانی هستی حرف آزار دهنده به او زن مگر یک داستان خوشمزه‌ای برای او بگویی، یک چیزی برای او بگویی، همه از این جمله چه می‌فهمند؟ می‌فهمند آن جایی که می‌گوید حرف آزار دهنده زن علت همان آزار دهنده‌اش است. آن حرف خوشمزه و این‌ها هم از باب این که آزار دهنده نیست، حرفی است که شادمانی برای او می‌آورد، فلذا از این جمله چه می‌فهمند؟ می‌فهمند که این آقا توصیه‌اش این است، کارهای آزاردهنده نکن، کارهایی که آزارش نمی‌دهد و خوشحالش می‌کند بکن. حالا یکی حرف خوب زدن است، یکی سور دادن به اوست، یکی تفریح

رفتن با اوست، این‌ها را هم می‌فهمد. یعنی از این کلام عرف چه می‌فهمد؟ یک سعه‌ای در آن طرف، یک سعه‌ای هم در این طرف. سعه آن طرف هرچیز آزاردهنده است. حالا کلام بود بله، حالا غیرکلام یک کارهای دیگر، می‌فهمد که آن‌ها را هم می‌خواهد بگوید نکن. این طرف هم که دارد تجویز می‌کند فقط سخن خوشمزه گفتن نیست. کارهای دیگری هم که او را شادمان می‌کند، خرسند می‌کند از آن حالت... یکی کسی یک مصیبتی به او وارد شده می‌گوید آقا حرف؟؟؟ زن، حرف‌های امیدوار کننده و تسلی‌دهنده به او بزن. هر کسی از این کلام چه می‌فهمد؟ می‌فهمد مدار این آقا که دارد این نصیحتی را می‌کند، چنین توصیه‌ای را می‌کند، این آقا می‌خواهد بگوید هرچه بر آزار است من قبول ندارم انجام نده، و هرچیزی که باعث می‌شود او از این حالت غم و اندوه و این‌ها بیرون بیاید این‌ها هم اشکال ندارد، و آزارش نمی‌دهد. این را می‌خواهد بگوید، ولو این که حالا آن جا آن حرف را زده، یک چیزی این جا، ولی ملاک این است. حرف امام این است که عرف این را می‌فهمد که اگر می‌خواهد بگوید اکل باطل عرفی نه، خب این طرف در مستثنا منه باطل عرفی شد دیگه، نقطه مقابلش که می‌خواهد استثناء کند پس می‌شود آن که باطل عرفی نیست و حق است. پس حق... و اگر تجارة عن تراض گفته شده از باب مصداق من الحق است. و الا هر حق عرف، وقتی این طور شد عقد مکرهی که بعداً لحقه الرضا و الاذن و الإجازة در نظر عرف، این دیگر اکل به حق است. بله قبل از این اکل به باطل است.

س: اکل حق است.

ج: بله اکل حق است.

پس بایع نه تنها دلالت بر بطلان نمی‌کند بلکه بر صحت دارد دلالت می‌کند. عرف و عقلاء می‌گویند این حرف حق است. این اشکال ندارد، دیگه راضی شده. در فضولی هم همین جور است، یک فضولی رفته فروخته حالا مالک اصلی خبردار شد گفت الحمدلله خیلی خوب، می‌گویند این جا مالک بیاید مثلاً اگر مالک مبیع بوده ثمن را بگیرد و بگوید... نمی‌گویند اکل به باطل است، می‌گویند اکل حق است، خودش راضی شده به این معامله. آن کسی هم که متاع را می‌گیرد می‌گویند این هم اکل به حق است، راضی شده دیگه.

س: این بیان بیان تنقیحاً لمناط الحق است. مناط قبلی الغاء الخصوصية اکل...

ج: بله، این جا این است که... و به تعبیری که ایشان در... چون این را چندین جا می‌بینیم به مناسبت‌هایی می‌بینیم تکرار کردند. مثلاً یک جا فسخ اگر بکند چه طور است؟ مثلاً آن جا هم باز فرمودند که... خب این فسخ بین عقلاء در یک موارد، این با حق است، باطل نیست. فلذا با فسخ اگر اکل آن مال را و به خودش برگرداند درست است.

س: چرا با سببیت گفتید...

ج: نه، نگفتیم سببیت... الان فعلاً روی این اساس است. حالا می‌گوییم، صبر کنید.

توی بعضی کلمات دارد که ما از این... ما که می‌گوییم یعنی ما بآئنا عرف، و عرف. از این مستثانیه و مستثناء

این را می‌فهمند که این که گفتیم آن جا را نهی کردیم بر اثر چی بود؟

س: مناط باطل.

ج: باطل بودن.

این جا که می‌گوییم این اشکالی ندارد مناط حق است. و العلة معمة. علت نهی تصرف این بود که باطل است،

پس بنابراین هرچه باطل است مورد نهی خدای متعال می‌شود. هرچه حق بود... فلذا ایشان در بعضی جاها

می‌فرمایند حتی احتطاب و حیات، همه این‌ها را می‌شود بگوییم آیه اشکال ندارد. چون همه این‌ها در نظر

عرف و عقلاء حق است.

س: با این که تجارت اصلاً نیست.

ج: با این که تجارت نیست. فلذا می‌فرماید از تجارت هم... چون علت این شد دیگه، دیگه روی عنوان تجارت

ما لازم نیست ترکیب کنیم. ملاک حق بودن است.

س: عنوان عام چیست؟

ج: اکل حق، اکلی که حق است، تصرفی که حق است. و این حق هم یعنی حق چی؟ نه این که حق حالا... یعنی

حق عرفی و عقلایی.

خب این مطلب همان طور که دیروز عرض می‌کردم اگر این پا بگیرد، این درست بشود، این استظهار مشکلی

نداشته باشد و واقعاً قبول بکنیم گفتیم همه شخصیت‌های حقوقی که پیش عرف درست است. بانک؛ شخصیت

حقوقی شما جنسی را از بانک می‌خری یا می‌فروشی، یا معامله می‌کنی، خب این حق است دیگه، باطل نیست.

درست می‌شود.

س: معاملات مستحدثه.

ج: معاملات مستحدثه‌ای که عرف آن را درست می‌داند. فلذاست که... این یک بابی است خیلی واسع می‌شود،

من ندیدم هم آقایان این‌ها که توی شخصیت حقوقی بحث می‌کنند و کردند تا حالا، البته همه را ندیدیم که به این

آیه تمسک کرده باشند. خیلی راه‌هایی یا حالا آخرش به ولایت فقیه بچسبند و از آن راه بخواهند درست کنند و

چی و این‌ها. ولی اگر این بیان درست بشود که خیلی جاها هم ایشان تطبیق فرموده، خب این یک راه خیلی

عالی می‌شود برای...

خب این بیانی بود که دیروز هم در این حدش بیان شده بود الا با این بعضی اضافاتی که حالا عرض می‌کنیم. بعد ایشان حالا می‌فرماید اگر ما بآء را سببیه بگیریم که بشود اکل به سبب باطل، آن قبلی چی بود؟ اکل باطل. این نه، اکل به سبب باطل. بآء بای سببیه باشد. که مثلاً سبب باطل چیست؟ دزدی است، قمار است، غصب است و هکذا. به سبب باطل. می‌فرماید اگر این را هم بگیریم باز آن بیان می‌آید، شاید هم بهتر تازه بیاید. که می‌فرماید آن که من قبول ندارم چیه؟ اکل به سبب باطل است، که آن باطل هم همین باطل عرفی عقلایی. تجارة عن تراض را که استثناء می‌کنند، این نقطه مقابل آن است یعنی این تجارة عن تراض سبب باطل نیست. و سبب حق است.

س: مستثنی اصلاً سببیه است، سبب را دارد استثناء می‌کند، از خود استثناء می‌فهمیم که بالباطل، بآء آن بآء سببیت است که استثناء تجارت هم اگر کسی اسباب را آمد استثناء کرد.

ج: حالا شما این طور بفرمایید. حالا ولو قلنا بأنّ الباء للسببية که آن قبلی البته بر این اساس نبود، بیانات تا حالا. و لو قلنا بأنّ الباء للسببية و يكون المراد من المستثنى منه که لاتأكلوا اموالکم بینکم بالباطل باشد، «حرمة اكل المال الحاصل بسبب باطل» باز «یفهم منه ما ذكرنا ايضاً من عليه الاسباب الباطلة لحرمة الأكل فكل سبب باطل علة لحرمة مال المكتسب به و في مقابله كل سبب حق موجب لرفع الحرمة أو لجواز الأكل».

خب چون عرض کردم این جا خیلی فوائد مهمه دارد توی بحث ما هم ان شاء الله بعد از این که این تمام شد حالا یک مقداری باید مسائل شخصیت‌های حوقی و این‌ها را این جا تطبیق کنیم، دیگه همین جا این دلیل را همین جا که ایشان متعرض شدند و حالا احتیاج به آن داریم، این جهاتش را هم مورد توجه قرار بدهیم که نخواهیم تکرار کنیم.

خب این جا شبهاتی است که این‌ها باید دفع بشود تا این که این مسأله بتواند تمام بشود. یک اشکال این است که... خود ایشان هم مطرح کردند در جلد اول، ظاهراً بعضی جاها که در ذیل این آیه شریفه از امام باقر سلام الله علیه، مجمع البیان نقل می‌کند که حضرت فرمودند که معامله ربوی همین اکل مال به باطل است. این روایت جور در نمی‌آید با معنایی که شما می‌کنید؛ می‌گویید باطل یک باطل عرفی است. چون معامله ربوی است اصلاً عرف تعجب هم می‌کند یعنی یک چیز خیلی تعبدی است، می‌گوید آقا من دو کیلو برنج ردی را می‌دهم یک کیلو برنج طارم اعلی می‌گیرم که واقعاً قیمت این با آن همین طور می‌شود دیگه. شما می‌گویید این باطل است، حرام است. کجا عرف این را می‌گوید، این حق عرفی است. این جنس اشیاء متناجسه که از یک جنس هستند خب در این جا اگر یکی‌شان کیفیت اعلی داشت، یکی کیفیتش پایین بود، خب قهراً در این معاوضه در مقابل کم

کمی از آن اعلاء کمّ بیشتری از آن جنس پایین‌تر را باید داد. خب این عقلایی است. ولی روایت فرموده که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» این شامل این است، و این مشمول آیه است. این یک اشکال. ایشان از این اشکال تخلص می‌کنند به این که اولاً این روایاتی که معلوم نیست، روایات مرسله‌ای است. مجمع البیان فرموده عن الباقر علیه السلام، از نمی‌دانم سُدّی چی نقل می‌کند، بعد می‌گوید کما عن الباقر علیه السلام. و ما در روایات معتبره خودمان این روایت را ندیدیم، غیر از نقل ایشان است و مرسل است. تازه نفرموده... حالا من اضافه می‌کنم، نفرموده کما قال الباقر علیه السلام که بگوییم اسناد جزمی داده. من عین عبارت مجمع البیان را... ظاهراً نوشته بودم زیر کتابم بود.

در مجمع البیان، جلد سوم، صفحه 68 به چایی که ما داریم، یا 59 به آن که این جا آدرس داده. «ففی قوله بالباطل قولان؛ احدهما أنّه الربا و القمار و البخس و الظلم عن السّدی و هو المروی عن الباقر علیه السلام، و الآخر أنّ معناه بغیر استحقاقٍ من طریق الاعواض» خب مروی عن الباقر علیه السلام است. روایت شده از ایشان. حالا به چه سندی؟ اسناد جزمی ایشان نداده. این یک جواب که پس معتبر نیست.

دو: فرموده این لامناص الا این که بگوییم این الحاق حکمی است. این کشف نمی‌کند از این که این واژه‌ها و این‌ها در غیر معنای عرفی استعمال شده باشند. یعنی از صدر اسلام که این آیه نازل شده و هیچ قرینه‌ای کنارش نیست، همه مردم از آن دارند این را می‌فهمند، همه معنای عرفی و این‌ها را می‌فهمند دیگر، چون خطاب به مردم است دیگه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» اگر مردم نمی‌فهمند خب باید هی بیایند در خانه پیغمبر و ائمه این باطل است یعنی چی؟ ما که نمی‌فهمیم یعنی چی؟ همه می‌فهمند باطل یعنی همین، همین که خودشان می‌فهمند دیگه. یک روایت اگر یک دانه روایت آن هم در بعد از صد و اندی سال از امام باقر سلام الله علیه برسد، خب معلوم است که الحاق حکمی است، نمی‌خواهد بفرماید این باطل عرفی، این باطل در این آیه باطل عرفی نیست، می‌خواهد این حق عرفی را مصداق باطل عرفی بالحکومة قرار بدهد. و الحاق حکمی است نه الحاق موضوعی.

س: الغاء کلام از ناحیه مقنن، ظهورش در این نیست که این...

ج: حالا آن را هم می‌گوییم.

پس این یک اشکال و جوابش. اشکال دومی که در مقام هست این است که باطل یعنی ما لایجوز شرعاً. حق هم یعنی ما یجوز شرعاً. مقدس اردبیلی قدس سره در آیات الاحکام‌شان ظاهراً همین جور معنا کردند. «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» یعنی بما لایجوز شرعاً، یا بالاسباب التي لاتجوز شرعاً. خب اگر معنا این باشد، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود، ما چه می‌دانیم یجوز یا أم لایجوز. این هم یک احتمال که این احتمال را



که بگوییم معنا این است، یک وقت شما می‌خواهید بگویید که باطل یک حقیقت شرعیه دارد، یعنی شارع باطل را وضع کرده برای ما لایحوز شرعاً. یا این را بخواهیم بگویید، یا نه، همین بیانی که ایشان اشاره کردند که امام هم نقل می‌کنند که بعضی‌ها کأنّ این جور گفتند که وقتی در امور اعتباریه... در امور تکوینی مثلاً اگر می‌گوید مثل آب، معنا ندارد مقنن بگوید آب خودش دارد بر یک چیزی وضع می‌کند. زمین؛ بگوییم مثلاً می‌گوید اسجدوا علی الأرض، بگوییم شاید ارض یک معنای دیگری مثلاً دارد. و اغسلوا وجوهکم بالماء، بگوییم ماء باید معنا بکند، خودش بگوید، اغسل را خودش باید... این‌ها امور تکوینی است. ولی در امور اعتباری که شخص باید اعتبار کند، لولا الاعتبار یک تحقق خارجی ندارد، یک واقعیت خارجی ندارد. باید خودش اعتبار بکند، توی این موارد اگر مقنن آمد گفت، امر اعتباری را گفت، این جا ظهور دارد در اعتبارات خودش. پس باید این جا تجارۀ عن تراض را ببینیم خودش چی معنا می‌کند. و همین جور باطل را خودش چی معنا می‌کند؟ اعتبار بطلان می‌کند نمی‌کند؟ که گمان می‌کنم این مطلب را محقق ایروانی فرموده باشد. به خاطر این که این مطلبی که ایشان نقل می‌کنند، پایین آدرس داده با حاشیه ایروانی. خب امام این را قبول نمی‌کنند، می‌گویند این خلاف ظاهر است. راست هم می‌گویند، برای این که همان طور که توضیح داده شد اگر این طوری است به احل الله البیع هم نمی‌توانیم تمسک کنیم. الصلح جایز را هم نمی‌توانیم. باید تازه بروی بررسی این صلح چیه؟ دارد اعتبار می‌کند دیگه. روشن است که این عنوان که به کار می‌رود، وقتی مخاطب می‌گویند، همان معانی متعارفه بین آن‌ها مقصود است، مگر گوینده یک قرینه برخلاف اقامه کند، و چون شارع را از همین عرف می‌دانند اعتباراتش را هم مسانخ با خودشان می‌دانند. مگر جای خلافش ثابت بشود. و الا تا خلافش ثابت نشده... فلذا می‌بینیم در روایات این‌ها نیست که بیایند از حقایق این‌ها سؤال بکنند. آقا بیع توی نظر شما یعنی چی؟ تجارت یعنی چی؟ باطل یعنی چی؟ این‌ها را تلقی همه همین است که یعنی این واژه‌ها که دارد استعمال می‌شود ولو واژه‌های برای معانی اعتباریه باشد، نه برای معانی؟؟. همان است که عرف عام از آن می‌فهمد، فقط هر جایی که قرینه برخلاف بود خب درست است. پس این مسلم است که حقیقت شرعیه در این‌ها، نیست بخواهی از آن راه بگویی. از این راه هم بخواهی بگویی این را قرینه عامه قرار بدهی که چون امر اعتباری است و امر اعتباری باید خودش اعتبار بکند، به اعتبار عقلاء کار ندارد، این هم نه، وقتی دارد با مردم حرف می‌زند، قرینه هم برخلاف اقامه نمی‌کند و ظاهر حالش هم همین است که کالتاس است خودش، مثل الفاظ، بقیه الفاظش، شارع بما آنه عرب و عربی دارد حرف می‌زند، قواعد عربی را دارد... بگوییم نه، این خودش شاید یک قواعدی دارد، شاید فاعل را او مرفوع نمی‌داند، مفعول را هم منصوب نمی‌داند شاید یک جور دیگر می‌خواهد حرف بزند، یک گرامر دیگری دارد.

س: این تطبیقات غیرظاهری که در روایات فراوان است، این را به عرف القاء نمی‌کند، لذا به جهت...

ج: آن‌ها همه بطون است، خیلی از آن‌ها بطون است.

س: نه ظاهرش....

ج: نه نه، ظاهرش هم نیست. روشن است، اصلاً کسی ملتزم به این حرف‌ها نمی‌تواند....

س: سبب شده که اصحاب سؤالات بیشتری از ظواهر قرآن مطابق آیه برای ما تفسیر کن.

ج: نه نه، آن تفسیر نه. ببینید اولاً عده‌ای از آن تفسیرها تفسیر به بطن است.

س:؟؟؟

ج: آقای عزیز ببینید «اخرج لهم دابة» یعنی چی؟ توی روایت تفسیر شده یعنی امیرالمؤمنین. خب «اخرج لهم

دابة» تفسیر شده به امیرالمؤمنین یعنی خدای متعال این جور که فرموده، مردم هم می‌گویند یعنی کلمه دابه را..

اصلاً توی اسلام و خدای متعال یعنی امیرالمؤمنین.

س: نه، مرادش این است.

ج: نه، این‌ها همان بطن است. این‌ها همان جری است، یعنی نه این که این... معاذالله اگر ما این جوری بخوانیم،

اصلاً قرآن را از چیز می‌اندازیم.

س:؟؟؟ یومئذ عن النعیم، اتفاقاً می‌گوید نعیم نیست آن چیزهایی که آن‌ها می‌گویند.

ج: نه، آن نعیم یعنی نعیم.

س: نه اتفاقاً....

ج: نه حالا اجازه بدهید. عرض می‌کنم.

در بعض تفاسیر «عن النعیم» یعنی نعیم. ولی می‌گوید آقا این جا به تناسب حکم و موضوع....

س: کریم سؤال نمی‌کند از...

ج: نمی‌کند. خب از باب کرامت و هبه غذا به من دادی خوردم، حالا می‌گویی این غذا را چه کار کردی؟ زشت

است، به تناسب حکم و موضوع این نیست ولی از ولایت سؤال می‌کند. می‌گوید آن ولایتی که من گفته بودم که

آن امور، انتظام امور به آن بود، و باید وظایف‌ها این بود که باید کمک می‌کردی که آن جا بیفتد و ظالم‌ها نه، آن

را چه کار کردی؟ آن چون یک مسؤولیت است. اما نعیم به تو دادم، خوراک و پوشاک و این‌ها به تو دادم،

آدم‌های معمولی هم وقتی که چنین چیزی ببینند، بپرسد این‌ها را چه کار کردی؟ اصلاً حرفش را بزند مردم

ناراحت می‌شوند.

س: آن تفسیر در مقام تخصیص نیست که شما این طور بفرمایید.

ج: نه تخصیص نیست.

س: ??

ج: نه، نعیم یعنی نعیم. اما به تناسب حکم و موضوع می‌گوید مراد از این نعیم آن‌ها نیست. مثل این که «اکرم جیرانی» می‌فهمد از این جیران، دشمن‌هایش مقصود نیست. دشمن‌هایی که جیران او هستند. خیلی‌هایش این جوری است. بعضی جاها هم یعنی معانی بطن است، نه آن معانی ظاهرش، و الا اگر این باشد؟؟؟ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ما نمی‌فهمیم یعنی چی؟ قدیر است یعنی چی؟

س: نص را ما نمی‌گوییم، نص نباشد.

ج: نص چیه؟

س: نه، ظهور.

ج: خب ظهور هم همین جور است.

س: توی ظهورات بسیاری از موارد....

ج: توی ظهور هم همین جور است. قرآن را نازل کرده برای تدبیر، «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد/24)

س: تدبیر مترتب بر...

ج: نه، یعنی ظاهر فهمی دیگه، و الا بطون که ما راه به آن نداریم. این که بگویید دابة الارض یعنی امیرالمؤمنین، اصلاً ذهن کسی،

س: اصلاً این تدبیر که الان فرمودید....

ج: یک چیزی هم دارد که اصلاً دابه چطور تناسب دارد که ما با دابة الارض بخواهیم مراد از این واژه اصلاً حضرت امیر علیه السلام مراد باشد؟

س: تدبیر منافات ندارد با...

ج: الشمس و القمر بحسبان. شمس یعنی...

س: تدبیر را نفهمیدیم.

ج: شمس یعنی پیغمبر اکرم، قمر یعنی امیرالمؤمنین.

س: بله بخشی؟؟؟

ج: این قدر زیاد است. این آقای چیز که منبر می‌رود خیلی هم منبر ایشان لطیف و متین و ملیح است. و یک تسلطی هم به این دارد. بله آن روایت و آن روایت و آیات را چی می‌کند، بله این جا امیرالمؤمنین مقصود است،

آن جا چی مقصود است، بله این‌ها بطن است اشکال هم ندارد، اگر سندهایش درست باشد. هر کدام سندش تمام است و درست است بله این‌ها قابل قبول است، بطون را که ما نمی‌دانیم اما این که بگوییم ظاهر الفاظ هم این نیست، این مراد نیست، این نمی‌توانیم به این ملتزم بشویم که ظاهر الفاظ... مگر یک جایی قرینه‌ای باشد یا حضرت بفرماید... مثل لاجناح علیکم ان تقصروا من الصلاه، معنای لغوی لا جناح یعنی عیبی نیست. یعنی پس مختار هستید. ولی روایت می‌گوید نه، این جا مقصود این نیست. خب بله روایت معتبر می‌فرمود که این جا مقصود نیست، بله مثل لا جناح علیکم آن... آیه طواف. آن جا هم خب بله.

بنابراین از این باب هم نمی‌توانیم بگوییم که همان معانی بطلان عرفی مقصود نیست و آن چیز هم مقصود نیست. تا حالا این دو تا اشکال تا ببینیم اشکالات دیگری هم در مقام هست یا نه. حالا اگر لطف بفرمایید کلمات امام را هم جاهای مختلفی که دارند مراجعه داشته باشید ببینید، چون این خیلی آثار مهمه‌ای بر آن بار است. حالا در بحث ما ادله دیگری هم هست، جهات دیگری هم هست، اما توی آن جاهای دیگر که ما چیزهای دیگر نداریم یا خیلی مشکل است، خیلی کارساز می‌تواند باشد اگر فهم ما از آیه این بشود. و صلی الله علی محمد و آله. پایان.